

هو العليم

تعريف عامّ (1)

بررسی دیدگاه مرحوم آخوند و آیه‌الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ – جلسه سی و هشتم

استاد

آیه‌الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح الإسمی بودن تعریف عامّ

تعاریفی را برای «عامّ» ذکر کرده‌اند؛ البته عام در لغت به معنای شمول است و افرادی که در اصطلاح آن را تعریف کرده‌اند - همان طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند - چون این تعریف، تعریف شرح الإسمی است، بنابراین دیگر انسان نباید خیلی در مقام طرد و عکسش بر بیاید که آیا تعریف مطّرد است یا غیر مطّرد، منعکس است و یا غیر منعکس. به عبارت دیگر، آن معنای اصطلاحی یک معنای مشخصی است و آن عبارت است از شمول یک مفهوم و یک لفظ به مصادیقی که متّحدة النّوع هستند و در نوعشان اتّحاد دارند؛ این می‌شود عامّ. **كُلُّ رَجُلٍ عامّ** است و بر همهٔ افرادی که این افراد در رُجولیت متّحد النّوع هستند دلالت می‌کند؛ و **كُلُّ امْرَأَةٍ** همین طور و امثال ذلك.^۱

خروج عشره از تعریف عامّ

روی این حساب همان طور که خود مرحوم آخوند می‌فرمایند، «عشره» از تحت تعریف ما خارج است. به جهت اینکه گرچه «عشره» لفظی است که دلالت بر شمول می‌کند، ولی عامّ نیست. یعنی عامّ به این معنا نیست که لفظی باشد و یک منطبق علیه خارجی داشته باشد که این لفظ بر آن منطبق علیه خارجی مطابقت کند. «رجل» لفظی است که منطبق علیه خارجی دارد، یعنی افراد در خارج هستند و بر هر کدام از این افرادی که مرد هستند صدقِ رجل می‌شود، ولی در «عشره» که این طور نیست. عشره دلالت می‌کند بر ده. **عَشْرَةَ رَجَالٍ** یعنی ده مرد. این عشره یک مابازاء خارجی ندارد که این منطبق بر آن باشد مگر مجموع آحادی که به ده تا برسند ولی به عکس عامّ مصطلح که آن عامّ مصطلح، بالوضع، یک منطبق علیه خارجی دارد؛ یعنی خود این لفظ رجل بر تک تک آن افرادی که در خارج وجود دارند دلالت می‌کند.^۲

اشکال بر خروج عشره از تعریف عامّ

بعضی‌ها گفتند که نه، همان طور که اگر ما **كُلُّ رَجُلٍ** را منحل کنیم، به تعداد افرادی که در روی زمین هستند منحل می‌شود و این رجل بر آنها دلالت می‌کند، همین طور اگر ما عشره را منحل کنیم به آحادی که هر

۱. کفایة الأصول، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۱۶.

کدام از آن آحاد، یک منطبق علیّه خارجی دارد منحل می شود؛ یعنی واحد زیده، واحد عمرو، واحد بکر، واحد خالد و پس این واحدهایی که ما می بینیم، یک منطبق علیّه خارجی دارد و عشره از همین واحدها تشکیل شده است. پنج تا واحد می شود پنج تا؛ هشت تا واحد می شود هشت تا؛ ده تا واحد می شود ده تا. بنابراین ما در انحلال عشره می بینیم که منطبق علیّه خارجی وجود دارد، پس چرا ما عشره را داخل در عامّ به حساب نیاوریم؟! این اشکالی است که بر مرحوم آخوند شده است.^۱

جواب به اشکال خروج عشره از عامّ

جواب این است که عامّ عبارت است از آن لفظی که خود آن لفظ بمفهومه بر فرد فرد خارج دلالت می کند. عشره، ماده ای ندارد که آن ماده بر آن فرد فرد خارج دلالت کند. بله، در عالم خارج، عشره از واحد تشکیل شده است، ولی ماده عشره که واحد نیست. آیا آن هم واحد است؟ عشره عبارت است از عین و شین و راء.^۲

فرق بین عامّ و الفاظ دارای دلالت مجموعی

تلمیذ: در اینجا می توانیم بحث را به بحث حقایق و اعتباریّات بکشانیم؟

استاد: اصلاً در اینجا بحث، بحث حقایق و اعتباریّات نیست. بحث، بحث وضع لغوی است.

تلمیذ: بحث اصطلاحی که در اصول است چطور؟

استاد: بحث اصطلاحی هم برگشتش به بحث لغوی است. ما به آن لفظی عامّ می گوئیم که وضعاً در لغت برای افراد متّحده الحقایق در نوع، نه در جنس، وضع شده باشد؛ این را ما عامّ می گوئیم. بنابراین اگر لفظی من باب مثال، اسم جمع به عنوان قبیله، گروه یا مجموعه و امثال ذلک داشته باشیم، گرچه اینها دلالت بر افراد می کنند، ولی خصوص تک تک آن افراد، موضوع له قبیله نیستند، بلکه قبیله بر آن افراد به عنوان مجموع دلالت می کند نه به عنوان تک تک و به عنوان اینکه هر کدام از اینها مصداق هستند.

پس فرقی که در عامّ و در اسم مجموعی هست این است که ما در عامّ، لفظی داریم که آن لفظ، بالوضع بر افراد متّحده النوعیه دلالت می کند، ولی در اسم مجموعی - مانند گروه و قبیله و دسته و امثال ذلک و یا حتی خود عشره - لفظی است که بالوضع دلالت بر تک تک مصادیق نمی کند، بلکه دلالت بر یک مجموعه ای می کند که آن مجموعه، من حیث المجموع لحاظ شده است. لذا اگر از آن عشره، یک نفر حذف شود دیگر عشره نیست، ولی اگر از آن عامّ، یک نفر بمیرد [باز هم عامّ صدق می کند].

مثل اینکه من به شما می گویم: «أكرم كلَّ عالمٍ في قُم». الآن فرض کنید که قم هزار تا، دو هزار تا، عالم

^۱ . نهاية الدراية، ج ۲، ص ۴۴۵.

^۲ . همان، ص ۴۴۶.

دارد؛ این **كُلُّ عَالِمٍ** بر تک تک افرادی که در قم هستند صدق می کند. اگر یکی از اینها مُرد باز صدق می کند، اگر ده تای آنها هم مُردند باز صدق می کند، اگر هزار تای آنها هم مُردند باز هم این **كُلُّ عَالِمٍ** به بقیه صدق می کند. این دلیل بر این است که هر کدام از این افراد که منطبق علیهِ خارجی هستند، بالوضع، این عالم بر آنها دلالت می کند. اما در عشره، «**أَكْرَمَ عَشْرَةً مِنَ الْعُلَمَاءِ**»؛ فرض کنید که در اینجا هم من باب مثال، بیشتر از ده تا عالم نیستند. اگر این ده تا شدند نه تا، دیگر عشره بر اینها دلالت نمی کند، می شود **تِسْعَةً مِنَ الْعُلَمَاءِ**.

پس «عشره» یک لفظ عامی است که بالوضع بر تک تک افرادش دلالت نمی کند، بلکه بالمجموع دلالت می کند و مجموع ده تا مورد نظر است. اگر یکی از آن ده تا حذف بشود دیگر عشره نیست و دیگر تسعه می شود، و اگر دو تا حذف بشوند، ثمانیه می شود و سه تا حذف بشود، سبعة می شود. بنابراین در اینجا برای تک تک افراد خارجی، وضعی وجود ندارد.

این فرق بین عام و بین الفاظی است که دلالت بر عموم مجموعی می کنند؛ مانند قبیله و دسته و گروه و فته و ملت و مردم - البته در مورد لفظ «مردم» می توانیم بگوییم که جهت تک تک افراد در آن لحاظ شده است - و امثال ذلک. لذا اینها از تحت تعریف بیرون می آیند.

*تلمیذ: ما می توانیم در اینجا اشکالی بکنیم و بگوییم: چون عشره فرد ندارد و وقتی که ما ده تا شیء را در نظر گرفتیم و گفتیم: **عَشْرَةُ تُفَاحٍ**، اسم کُلُّ این ده تا را عشره گذاشتند. حال اگر ده تا ده تایی سبب بچینیم می گوییم هر کدام از این ده تا، یک مصداق برای عشره است.*

استاد: ببینید این عشره، اعتباراً برای ده تا اسم لحاظ شده است. یعنی شما در اینجا یک مصداق حقیقی لحاظ می کنید و یک عنوان اعتباری لحاظ می کنید. مصداق حقیقی و فرق بین اعتباریات و حقایق در فلسفه بیان شده که گاهی اوقات عقل از جمع کردن یک سری امور حقیقی، یک معنای اعتباری را انتزاع می کند؛ ولی اصالت با آن معنای حقیقی است نه این معنای اعتباری.

آن چیزی که در خارج اصالت دارد، یک فرد است؛ زید است، عمرو است، بکر است، خالد است. ما مجموعی سوای این چند نفر به عنوان مجموع نداریم! ما گروه نداریم؛ دسته ای نداریم؛ قبیله ای نداریم. اگر شما زید و عمرو و بکر و خالد و حسن و حسین و صغری و کبری و خدیجه را از این قبیله خارج کنید چیزی ته آن نمی ماند.

پس «قبیله» اعتباراً وضع شده است برای مجموعه افرادی که وجود آنها، وجود حقیقی و خارجی است، ولی سوای این وجود تک تک افراد، وجود دیگری نیست که قبیله برای آن وضع شده باشد. این می شود امر انتزاعی. یعنی شما وقتی که یک مجموعه امور حقیقی را ملاحظه می کنید، از این امور حقیقی، امری را انتزاع می کنید که آن، با هم بودن است. قبیله برای با هم بودن افراد وضع می شود، لذا به تک تک افراد، قبیله نمی گویند. نمی گویند: «آقا شما قبیله هستید»، ولی وقتی که با هم باشند می گویند: قبیله فلانی، قبیله طی، قبیله عدی، قبیله

تیم و امثال ذلک.

تلمیذ: پس بالأخره در اینجا بحث حقایق و اعتباریات وارد شد.

استاد: ما کاری به آن نداریم، ما فعلاً به مسئله لغوی قضیه کار داریم که این عام در لغت به چه معنایی وضع شده است؟ عام به معنای شمول وضع شده است. حالا ما می‌خواهیم در اصطلاح، یک اصطلاحی به کار ببریم که از همین معنای لغوی استفاده کنیم، مطلب این است.

در اصطلاح می‌گوییم: عام عبارت است از لفظی که آن لفظ، بمفهومه بر تک تک افراد متحدالتوعیه در تحت این لفظ دلالت کند؛ ما به این می‌گوییم عام، و این مسئله هم روشن است. روشن بودنش هم از این جهت است که افرادی که نقد کردند و افرادی که پاسخ دادند از همین معنای عرفی استفاده کرده‌اند. فرض کنید کسی که اشکال کرده است که این تعریف شما مطرد نیست، همین معنایی که الآن متفاهم عرف است را گرفته و به این تعریف اعتراض کرده است. آن آقا یک تعریف دیگری برای عام کرده است و دیگری هم که جواب داده است از همین تعریف استفاده کرده است.

پس معلوم می‌شود که این یک تعریفی است که همه می‌دانند؛ عام به معنای شمول است و به معنای لفظی است که آن لفظ - حالا لفظ چه لفظ مفرد باشد، چه لفظ مرکب باشد و یا مضمون جمله باشد از این نظر فرقی نمی‌کند - یعنی خود مضمون این جمله، خود این لفظ و خود این لفظ مرکب، بر آن فرد خارجی صدق کند. ما به این، عام می‌گوییم.

حالا صحبت در عشره است که آیا عشره این طور است یا نه؟ آیا عشره بر یک فرد خارجی صدق می‌کند؟ نه، عشره بر ده تا با هم صدق می‌کند. اگر ده نفر با هم باشند عشره بر آنها صدق می‌کند. بله، یک وقت می‌گوییم: «كُلُّ عَشْرَةٍ» در اینجا خود ده، یکی از مصادیق عام می‌شود؛ ده تا ده تا، سه تا سه تا، چهار تا چهار تا، مثلاً می‌گوییم: «أَكْرَمُ كُلِّ عَشْرَةٍ رَأَيْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ» هر ده مردی را که دیدی آنها را اِکْرَام کن. «یا فرض کنید که حکومت نظامی است و در حکومت نظامی می‌گویند: هر دو نفری که با هم در خیابان راه می‌رفتند را بزیند ولی یک نفر تنها اشکال ندارد. فرض کنید [گفته شده است:] «فَأَضْرِبْ كُلَّ رَجُلَيْنِ رَأَيْتَهُمَا»، در اینجا مجموع این «رَجُلَيْنِ» لحاظ شده است.

حالا صحبت در این است که وقتی من گفتم رَجُلَيْنِ، آیا رَجُلَيْنِ، عام است؟ رَجُلَيْنِ، تشبیه است؟ آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم که رَجُلَيْنِ در اینجا بر یک مردی که در خیابان است اطلاق می‌شود؟ نه، بر دو مرد به حیثیت اجتماع آنها اطلاق می‌شود و باید با همدیگر اجتماع داشته باشند. مثلاً در «أَكْرَمُ رَجُلَيْنِ مِنَ الْعُلَمَاءِ» یا «لَا تُكْرَمُ رَجُلَيْنِ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، حساب دو در اینجا شده است. بنابراین اطلاق رَجُلَيْنِ بر یک فرد خارجی، اطلاق صحیحی نیست. گرچه اگر دو نفر با هم باشند اطلاق رَجُلَيْنِ بر آنها صحیح است، ولی این غیر از این است که ما بگوییم رَجُلَيْنِ، تشبیه بر یک فرد اطلاق شده است. اگر گفته شود آن یک فرد، مصداق برای تشبیه

هست دیگر، پس چرا رَجَلین بر آن یکی اطلاق نشود؟ ما می‌گوییم در اینجا در رَجَلین، حیثیت اجتماع لحاظ شده است، نه حیثیت فردیت. ولی رَجَل این طور نیست؛ رَجَل بر تک تک افراد اطلاق می‌شود. لذا این رَجَل می‌شود عامّ و رَجَلین، عامّ نمی‌شود و تشبیه می‌شود.

حالا اگر شما گفتید: **كُلُّ رَجَلین**، در اینجا همین رَجَلین دوباره می‌شود عامّ. چون منظور از رَجَلین در اینجا تک تک نیست بلکه دو تا دو تا بودن است و این در موارد، تفاوت پیدا می‌کند. در عشره، لفظ عشره وضع شده است برای ده تا به لحاظ ده تا بودن و به لحاظ این عدد خاصّ، این عشره در اینجا وضع شده است. بنابراین دیگر اطلاق عشره بالوضع برای تک تک از افراد، صحیح نخواهد بود و لذا به این عامّ نمی‌گویند. بله، اگر همین عشره با یکی از ادات جمع و ادات عامّ، عامّ شود، این اشکال ندارد. ده تا ده تا، دیگر اشکالی در این صورت ندارد. خود عشره در این صورت یکی از مصادیق عامّ می‌شود.

بررسی اشکال آیه‌الله خویی به مرحوم آخوند در خروج عشره از عامّ

روی این حساب، اشکال آقای خویی به مرحوم آخوند که ایشان فرمودند: ما تعریفی می‌کنیم که این تعریف، حتی عشره را هم در بر بگیرد و مطرّد باشد، این مسئله ایشان خالی از تأمل نیست. ایشان می‌فرمایند: تعریفی که برای عامّ هست این است که هر لفظی که دلالت بالوضع کند به افرادی که منطبق علیه خارجی این لفظ باشند، به آن لفظ، عامّ می‌گویند.^۱

اشکال به تعریف آیه‌الله خویی از عامّ

مسئله‌ای که در اینجا هست این است که شما می‌فرمایید: عامّ، لفظی است که بالوضع دلالت کند بر اینکه منطبق علیه خارجی باشند. آیا منظور شما در مثال «كُلُّ رَجَلٍ»، مفهوم كُلُّ رَجَل است یا مفهوم رَجَل تنها؟ اگر بگویید كُلُّ رَجَل، می‌گوییم: كُلُّ رَجَل، منطبق علیه خارجی ندارد و شما که نمی‌توانید به زید بگویید: «هذا كُلُّ رَجَلٍ»؛ به عمرو که نمی‌توانید بگویید: «هذا كُلُّ رَجَلٍ»، به بکر که نمی‌توانید بگویید: «هذا كُلُّ رَجَلٍ». بله، به تمام اینها می‌توانید «رَجَل» بگویید، رَجَل که عامّ نیست، بلکه «كُلُّ رَجَلٍ» عامّ است.

یک وقت می‌گوییم «رَجَل» عامّ است، بسیار خوب؛ این رَجَل، منطبق علیه خارجی دارد؛ زید و عمرو و بکر و خالد، تمام اینها رَجَل هستند، ولی شما که رَجَل را عامّ نمی‌دانید و «كُلُّ رَجَلٍ» را عامّ می‌دانید، و «كُلُّ رَجَلٍ» منطبق علیه خارجی ندارد.

البته إن شاء الله من تعریف برای عامّ را عرض می‌کنم ولیکن این تعریفی که ایشان کرده‌اند از این نظر [اشکال دارد]. ایشان می‌خواستند به این وسیله، اطلاق شمولی را خارج کنند؛ چون در اطلاق شمولی، دلالت

^۱ الهدایة فی الأصول، ج ۲، ص ۲۹۷.

لفظ بر منطبق^۱علیه خارجی هست، [اما این دلالت] به وسیله مقدمات حکمت است، نه بالوضع. یعنی چون مولا لفظ را مطلق آورده است و حدودی برای لفظ تعیین نکرده است، ما به جهت عدم رجحان فردی بر فرد دیگر و ترجیح بلا مرجح بودن، استفاده می‌کنیم که منظور مولا تمام افرادی است که منطبق^۱علیه خارجی این لفظ هستند. این، اطلاق شمولی می‌شود که این اطلاق شمولی، با مقدمات حکمت ثابت می‌شود.

حالا بعداً در بحث اطلاق می‌گوییم که اطلاق شمولی داریم یا نداریم، و آیا اطلاق بدلی است و اطلاق شمولی هم هست یا نه؟ آن بحثش می‌آید. همان طوری که عام را تقسیم کردند به عام بدلی و عام شمولی و عام شمولی را هم تقسیم کردند به عام استغراقی و عام مجموعی، در بحث اطلاق هم این تقسیم هست. متنها فرق در این است که در اینجا [در عام] این لفظ ما، بالوضع بر آن منطبق^۱علیه خود دلالت می‌کند، اما در اطلاق، به مقدمات حکمت بر آن دلالت می‌کند. که در همین جا هم مناقشه‌ای هست که آن هم بماند در وقت خودش که وضع در اینجا در مورد عام به چه نحو است و در آن، به چه نحو دیگری است؟

اشکالی که بر ایشان وارد می‌شود این است که اگر منظور شما از عام، «کلّ رجل» است، کلّ رجل که منطبق^۱علیه خارجی ندارد و اگر منظور شما «رجل» است که رجل، عام نیست.

نظر آیه‌الله خویی در شمول تعریف نسبت به عشره

آن وقت ایشان در اینجا فرمودند: با این تعریفی که ما کردیم حتی «عشره» هم داخل در این تعریف ما هستند؛ به جهت اینکه ما وقتی در رجل می‌گوییم: کلّ رجل، در عشره هم می‌گوییم: کلّ عشره. همان کلی که بر سر رجل می‌آید و رجل را عام می‌کند همان کلّ، بر سر عشره می‌آید و عشره را عام می‌کند.^۱

اشکال بر نظر آیه‌الله خویی

در اینجا اگر شما بگویید که در مورد عشره، ما یک فردی را نداریم که منطبق^۱علیه عشره باشد بلکه ده مرد، من حیث المجموع منطبق^۱علیه عشره هستند ولی در کلّ رجل این طور نیست. ما در رجل [منطبق^۱علیه] داریم. منطبق^۱علیه رجل در خارج حسن و حسین و تقی و نقی و امثال ذلک است، ولی در عشره این طور نیست؛ در عشره به مجموع، [عشره] گفته می‌شود.

جواب آیه‌الله خویی

جوابی که ایشان می‌دهند این است که در «رجل» هم همین طور است. «عشره» اسمی است که اجزایی دارد؛ یک جزئش حسن است، یک جزئش حسین است، یک جزئش تقی و نقی است تا به ده تا برسد. در رجل هم همین طور است. رجل هم اسمی است که دارای اجزایی است؛ یک جزئش رأس است، یک جزئش ید

^۱. محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۵۳.

است، یک جزئش رَجَل است و تمام اینها اجزاء رَجَل است. همان طوری که خود رَجَلِ تنها، بر یکی از این اجزایش دلالت نمی‌کند، همین‌طور عشره دلالت نمی‌کند بر یکی از این اجزاء خارجی‌اش که حسین تنها باشد، حسن تنها باشد، زید تنها و عمرو تنها باشد، بلکه در اینجا عشره بر مجموع اجزاء دلالت می‌کند؛ در اینجا هم رَجَل بر مجموع اجزاء دلالت می‌کند. در آنجا کَلَّ بر سر رَجَل در می‌آید و آن را عام می‌کند، در اینجا هم کَلَّ بر سر عشره در می‌آید و آن را عام می‌کند.

اشکال به جواب آیه‌الله خویی

به این می‌گویید: مغلطه؛ به جهت اینکه رَجَل بر یک فرد خارجی دلالت می‌کند که آن فرد خارجی مستقل بالحقیقه و بالأصله است، ولی عشره بر یک فرد خارجی مستقل بالحقیقه و بالأصله دلالت نمی‌کند. آن چیزی که الآن بحث راجع به آن است این است که آیا این لفظ ما، لولا اینکه کَلَّ بر سرش بیاید بر افراد خارجی دلالت می‌کند یا نه؟ اگر شما بگویید: کَلَّ رَجَلِ بر فرد خارجی دلالت می‌کند که ما می‌بینیم کَلَّ رَجَلِ دلالت ندارد، بلکه رَجَل دلالت دارد نه کَلَّ رَجَلِ؛ مطلب این است. و اگر شما بگویید که نه، رَجَل [به تنهایی] بر یک فرد خارجی دلالت دارد، آن وقت عشره دلالت ندارد، چون عشره دلالت بر مجموع می‌کند.

بنابراین اشکال دیگری که بر ایشان وارد می‌شود این است که منظور مرحوم آخوند این نیست که اگر «کَلَّ» بر سر عشره بیاید عشره عام نمی‌شود، ایشان می‌گویند: خود عشره تنها، عام نیست. شما بحث را منحرف کرده‌اید. آخوند می‌گوید: چون خود عشره تنها منطبق علیه خارجی ندارد، عام نیست و شما می‌گویید: اگر کَلَّ بر سر عشره بیاید عام است. وقتی شما کَلَّ را بر سر عشره بیاورید هر بی سوادی هم می‌داند که عام است.

[اگر کَلَّ] بر سر رَجَلین [در بیاید همین‌طور است]؛ رَجَلین عام است. آیا رَجَلین تشبیه است یا مفرد است یا جمع است؟ تشبیه است. اگر همین کَلَّ بر سر رَجَلین در بیاید دیگر از تشبیه بیرون می‌آید و می‌شود جمع و عام. رَجَل مفرد است یا تشبیه است یا جمع؟ رَجَل مفرد است و اگر کَلَّ بر سر رَجَل در بیاید می‌شود عام. اگر کَلَّ بر سرش در بیاید که [فهم عام بودن آن] کاری نیست. اگر ادات جمع بر سر یک لفظی در بیاید، چه لفظ مفرد باشد چه جمع باشد چه تشبیه باشد، آن را عام می‌کند. صحبت در خود آن لفظ است. مرحوم آخوند این را می‌گوید و این اشکال به ایشان وارد نیست و از این نقطه نظر که ما نمی‌توانیم عشره را عام قرار بدهیم، حق با مرحوم آخوند است.

تعریف صحیح مرحوم آخوند از عام

و اما تعریفش چیزی نیست و فردا تعریفش را می‌گوییم. تعریفی که ما می‌توانیم برای عام به حساب بیاوریم همان تعریفی است که خود مرحوم آخوند هم در آنجا ذکر کرده‌اند و آن این است که: «هر لفظی چه مفرد و چه مرکب بمرکبه و یا بمضمونه بر افراد متّحدة النوعی دلالت بکند که آن افراد متّحدة النوع، بالوضع

مصادیق موضوعی این عام هستند؛ این را عام می گویند.»

البته دیگر در این مقام نیستیم که لفظی را پیدا کنیم و بگوییم آیا تعریف مطرد است یا منعکس است یا نه. مرحوم آخوند می فرماید که عام یک معنای واضح و روشنی است و هر کسی هم اطلاع دارد و اهل محاوره این را می فهمند و اینکه ما در مقام نقض و طرد و ایراد و عکس و این گونه حرف ها باشیم دیگر این مسائل اصلاً در تعاریف، موضوعیت ندارند.

مبنای تقسیم عام

همان طوری که مشخص است، برای عام انواعی داریم؛ یک عام بدلی داریم و یک عام شمولی داریم که آن عام شمولی هم به استغراقی و مجموعی تقسیم می شود. إنما الكلام در اینکه آیا خود عام بنفسه به این اقسامی که برای آن ذکر کرده اند تقسیم می شود یا اینکه نه، یک جهت خارجی، عام را به این اقسام تقسیم می کند؟

یک وقت می گوئیم: در لغت خود عام بالوضع دلالت بر عام بدلی می کند، یعنی آیا ما یک لفظی یا یک هیئت و یا یک اداتی داریم که آن ادات، عام بدلی را اثبات می کنند؟ و آیا یک اداتی و الفاظی داریم که عام مجموعی را اثبات می کنند؟ و نیز یک الفاظی داریم که عام استغراقی را اثبات می کنند؟ آیا این طور است؟ ایشان می فرمایند که نه، عام دلالت می کند بر یک معنای عموم و شمولی و این تقسیم هایی که برای عام هست این تقسیم ها همه به لحاظ آن حکمی است که بر این عام مترتب می شود. آن حکمی که بر این عام مترتب می شود گاهی اوقات به لحاظ جمیع افراد است من حیث المجموع، گاهی اوقات به لحاظ تک تک افراد است و گاهی اوقات به لحاظ یک فرد علی البدل است.^۱

إن شاء الله بقیه اش را در بحث بعد ذکر می کنیم که آن حکم به چه کیفیت است و چه مسائلی بر آن بار می شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ . كفاية الأصول، ص ۲۱۶.